



نسخه های اولیاء خدا برای رهایی از خطورات نفسانی ذهنی

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: راه کنترل نفس و رسیدن به مقام انسانیت، برون رفت از ردائل است و راه برون رفت از ردائل، برون رفت از خواطر نفسانی و شیطانی است.

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: راه کنترل نفس و رسیدن به مقام انسانیت، برون رفت از ردائل است و راه برون رفت از ردائل، برون رفت از خواطر نفسانی و شیطانی است.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و سیزدهمین جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی با موضوع: «مراقبه که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شد برای علاقه مندان در پی می آید.

چه کنیم خطورات ذهنی مان، در قلب، ساکن نشود

راه کنترل نفس و رسیدن به مقام انسانیت، برون رفت از ردائل است و راه برون رفت از ردائل، برون رفت از خواطر نفسانی و شیطانی است. بیان کردیم خواطر اربعه داریم: خواطر ربانی، ملکی، نفسانی و شیطانی. به نظر می رسد برخی از بزرگان به علت حرمت قائل بودن برای خواطر ربانی و ملکی، آن ها را در ابتدا بیان کردند. اما به حقیقت انسان باید خاطر نفسانی را کنترل کند تا به مراحل خواطر ملکی و ربانی برسد. گرچه این خواطر، جفت جفت هستند. انسان از خاطر ملکی به خاطر ربانی سیر صعودی پیدا می کند و از خاطر نفسانی به خاطر شیطانی، نزول از سفلی به أسفل می یابد.

اما خاطر یعنی آن چیزی که بر قلوب انسان ها می گذرد و هیچ کس نیست که از خواطر، بهره نداشته باشد. یعنی انسان بی خواطر در عالم موجودیت ندارد. منتها بعضی که به مقام حقیقت انسانیت رسیدند، در خواطر ربانی، بالنهایه و اقل آن، خواطر ملکی، سیر و سلوک دارند و سالکین الی الله از این خاطر ملکی به خاطر ربانی، سیر صعودی پیدا می کنند و حال آن ها، حال بندگان حقیقی خدا می شود.

اما یک نکته مهم این است که اولیاء خدا و بزرگان در تفسیر خاطر بیان می کنند: هر چه بر قلب آدمی وارد شود، چه به صورت خطاب یا تشویق یا نوع دیگر باشد، خواطر نام دارد.

نکته بسیار مهم که ما در بحث قلب - که کتابی هم به نام «دلت کجاست»، با توجه به مضامین آن جلسات چاپ شده است، اعم از این که قلوب مختلف است و برخی قلب ها، الهی است و ... - بیان کردیم این بود که منظور از قلب، باطن است و آن مرکز ادراکات انسانی است.

البته یک نکته بسیار مهم که باید در آن تأمل کرد، این است که هر چه بر ذهن خطور پیدا کند، عنوان خاطر قلبی نیست که به فضل الهی، این نکات را در بین مباحث بیشتر توضیح می دهیم؛ چون بحث بسیار مهم، عالی و کارگشایی است که به فضل الهی در آن، راه برون رفت از خواطر نفسانی و شیطانی را با توجه به نسخه هایی که اولیاء خدا داده اند، مطرح می کنیم.

قسمتی از آنچه به ذهن خطور می کند، بر قلب ورود پیدا می کند و این جاست که آغاز حرکت به سوی خوبی ها و یا نعوذ بالله به بدی هاست. این که تبیین می شود اس و اساس خطورات بر قلب است، به این دلیل و برهان است: ذهن، گذراست؛ یعنی یک چیزی بر ذهن می گذرد. گرچه اولیاء خدا نسبت به مطالب نفسانی و شیطانی ذهنی هم، بیان می فرمایند: بلافاصله لفظ استغفار را بیان کنید که در عالم که عالم اثر و مؤثر است، لفظ استغفار عامل می شود که آن خطورات ذهنی به قلب ورود پیدا نکند. گاهی خطورات ذهنی چون از همزات است - «أعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین و أعوذ بالله أن یحضرین إن الله هو السميع العليم» - به قدری نرم و گذراست که انسان نمی فهمد.

لذا اولیاء خدا یک نسخه دیگر دادند که من در همین ابتدا بیان می کنم. می گویند: دلیل این که نبی مکرم، محمد مصطفی(ص)، هم از باب تطهیر خطور نفسانی و شیطانی ذهنی برای امتش و هم از باب ترغیب و تشویق آنان، بیان فرمود: من نبی مکرم، در روز، حداقل هفتاد مرتبه، استغفار می کنم. خود این استغفار نکته بسیار مهمی است و یک دلیل این که در اذکار رجب المرجب و حتی شعبان المعظم، استغفار زیاد است و به ما دستور داده اند استغفارات با الفاظ مختلفی در این ماه ها بیان کنید - که یک مقداری از آن ها را سید بن طاووس، آن آیت عظمی در کتاب اقبال تبیین فرموده اند و یک مقدار را هم آن

مرد مخلص الهی، آیت‌الله حاج شیخ عباس قمی در مفاتیح بیان فرمودند - برای این است که هم تطهیر قلب بشود و هم تطهیر ذهن. چرا؟ چون تا کسی تطهیر قلب و تطهیر ذهن نداشته باشد، آمادگی برای ضیافت الله ندارد.

حالا از این حاشیه، به اصل مبحث برمی‌گردیم و آن این که قبل از خطورات قلبی، خطورات ذهنی می‌آید، منتها گذراست و سریع رد می‌شود. اگر انسان در همان لحظه، استغفار کرد و نسخه دیگر این که بعد از استغفار، به ذات احدیت پناه برد و حداقل «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفت یا این که همان عبارت دعای قبل از طلوع و غروب آفتاب را گفت: «أعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین و أعوذ بالله أن یحضرین إن الله هو السميع العليم»، سبب می‌شود که این خطورات دیگر بر قلب وارد نشوند. اگر آن خطورات نفسانی و شیطانی ذهنی و همزات بر قلب ورود پیدا کند، دیگر در آن جا سکنی می‌گزیند.

چون قلب، حریم است. این که بیان فرمودند: «القلبُ حَرَمُ اللهِ، فلا تُسکِنُ حَرَمَ اللهِ غَیرَ الله» [۱]، همین است. غیر خدا در قلب بیاید، معلوم است که او هم ساکن می‌شود. یا باید خطورات شما، ملکی و ربانی شود که آن‌ها بر قلبت ساکن شود و یا خطورات نفسانی و شیطانی است که آن هم وقتی بر قلب وارد شود، در آن سکنی می‌گزیند.

لذا بحث استغفار وقتی که خطورات بر ذهن آمد، به همین دلیل است که راه ورود به قلب آن گرفته شود. مثلاً نعوذ بالله به ذهنی ورود پیدا می‌کند که فلان جا بساط گناه آماده است، به آن جا بروم؛ بلافاصله باید استغفار کند. نسخه این است: همان لحظه استغفار کن و بلافاصله هم اعوذ بالله بگو.

در کنار این نسخه‌ها، باز اولیاء خدا مطلب دیگری را نیز بیان می‌فرمایند، بیان کردند: ما انواع صدقه داریم. یکی از صدقات، صدقه بعد از ذنب است که بیان شده: اگر کسی نعوذ بالله مبتلای به گناهی شد، بلافاصله بعد از استغفار، توبه، انابه، گریه، ناله، فغان و پناه بردن به خداوند و بیان «أعوذ بالله السميع العليم...»، صدقه بدهد.

اولیاء خدا می‌فرمایند: یک نوع از صدقات هم صدقه در باب خطورات ذهنی است. چون در این حال، درست است که هنوز به خود ذنب مبتلا نشده است، اما عندالاولیاء، یعنی عندالانسان الکامل، یعنی به حقیقت عند العبد بما هو العبد، همین خطورات ذهنی را یک نوع ذنب می‌دانند. منتها ما یک ذنب صغیر و یک ذنب کبیر داریم. همان‌طور که گناهان صغیره و کبیره می‌گوییم. این خطورات ذهنی هم عندالعرفا و الاولیاء، به عنوان ذنوب اصغر است.

اولیاء می‌فرمایند: اگر تو آدم درستی بود، اگر جدی انسان بودی، اگر واقعاً عبدالله و بنده خدا بودی؛ نباید این فکر گناه بر ذهن تو ورود پیدا می‌کرد، چون اگر آن را کنترل نکنی، بر قلبت سکنی می‌یابد.

بهترین جایگاه برای پیشگیری از انجام گناه

اگر انسان بتواند ذهن خود را از این مطالب نفسانی و شیطانی خالی کند، دیگر راه ورود آن بر قلب را می‌بندد و بدین ترتیب می‌تواند از رذائل دوری کند. اما اگر این خطورات بر ذهن کسی وارد شد، ذنب اصغر است؛ چون هنوز مبتلا نشده است و آن خطورات، هنوز بر عرصه عمل کشیده نشده است.

این حالت، عندالله، مکتوب نیست. پروردگار عالم به قدری کریم است که تا انسان، عمل زشت و گناهی را انجام نداده باشد، برای او نمی‌نویسد. گرچه برعکس باز به قدری کریم است که اگر کسی نیت عمل خیری را داشته باشد، حتی قبل از انجام دادن آن، ثوابش را برایش می‌نویسد.

خیلی عجیب است آن طرف نعوذ بالله نیت گناه کرد و در ابتدا به ذهنش گذشت و بعد به قلب او خطور پیدا کرد، یعنی استغفار نکرد، أعوذ بالله نگفت و صدقه‌ای نداد، از خودش بدش نیامد، نگفت: تو عجب آدمی هستی! مگر انسان نیستی! این چه فکری بود به ذهنت آمده! از خودش متنفر نشد، حالش از خودش بهم نخورد و ...، لذا آن خطورات در قلبش سکنی پیدا کرد. حالا برنامه را می‌چیند، جورچین را درست می‌کند که خودش را با این اعضاء و جوارح و مرکب که امانت در دست ما است، مبتلا کند و نعوذ بالله گناه کند؛ اما پروردگار عالم می‌گوید: تا گناه نکردی، من چیزی برایت نمی‌نویسم، این قدر کریم است، ولو خطورات نفسانی و شیطانی او، خطورات قلبی هم شده باشد.

پس چرا به این خطورات می‌پردازیم؟ دلیل این است که این خطورات و وسواس به قدری پیش می‌آید که یک موقع انسان خدای نکرده می‌بیند مبتلا شده؛ یعنی همین خطورات، گاه انسان را به عرصه عمل می‌کشاند و خواسته یا ناخواسته، می‌بیند خدای ناکرده زبانش به تهمت باز شده، گوشش به شنیدن غیبت و تهمت و ترانه‌های آنچنانی باز شده، پناه به ذات احدیت یک موقع نعوذ بالله در بستر حرام رفته و ...

لذا این مرحله کنترل و مراقبه در باب ذهن و قلب، بهترین جایگاه است که انسان مبتلا نشود. همان طور که در باب مطالب جسمانی - که اولی بر آن، مطالب روح است که راکب بر این جسم است و این جسم، مرکب آن است - بیان می‌کنیم: پیشگیری بهتر از درمان است.

چون وقتی انسان مبتلا شد، ای بسا دیگر نخواهد درمان کند و اجازه ندهند. مثال بزخم، دیدید بعضی‌ها که مرض قند می‌گیرند و خدای ناکرده به دیابت و امثال این‌ها مبتلا می‌شوند، نمی‌توانند خود را کنترل کنند و اتفاقاً مدام دلشان شیرینی می‌خواهد و امکان دارد خودشان پنهانی هم بروند و شیرینی بخورند.

یک بنده خدایی بود که پایش را به خاطر همین مرض قند، قطع کرده بودند، اما ما بعداً شنیدیم که به نوازش، پنهانی پول می‌داده که برود برایش شیرینی بخرد.

یعنی وقتی انسان مبتلا شد، دیگر بدنش می‌طلبد. لذا عزیز دلم! ای بسا دیگر نتواند ترک کند و این یک خصوصیت مهم است که وقتی مبتلا شد، دیگر برون رفت از آن، برای او، سخت می‌شود.

گر چه نهایت این قضیه، تنفر است. حالا مفصل این را بعداً بیان می‌کنیم که اصلاً نهایت ذنب و به ظاهر حلاوت ذنوب - که عند الاولیاء حلاوت ظاهری و کاذب تبیین می‌شود - تنفر است. این یک قاعده است و برای همه هم هست، حتی آن‌هایی هم که به ظاهر خیلی مبتلا هستند، همین‌گونه خواهند شد. مگر دیگر یک کسی، خودش جزء شیاطین بشود. یعنی دیگر صورت ظاهر آن، انسان است، «من الجنة و الناس». وقتی پروردگار عالم تبیین به ناس می‌کند؛ یعنی این دیگر خودش، شیطان مجسم می‌شود که خدا نیاورد، اگر انسان به آنجا برسد که شیطان مجسم بشود، وامصیبتاست، گرفتاری دارد و بدبخت می‌شود.

لذا اول از همه، باید سریع از این خطورات ذهنی جلوگیری شود. چون اگر بر قلب وارد شد و سکنی جست، دیگر معلوم نیست چه بلایی بر سر انسان می‌آید. اما جالب این است که پروردگار عالم می‌فرماید: تا به عرصه‌گاه عمل نرسیده، من گناه نمی‌نویسم، اما در مقابل هم می‌فرماید: اگر عمل خیری به ذهنتان ظهور پیدا کرد، من بلافاصله برای همان نیت شما ثواب می‌نویسم.

صیام ماه رجب؛ تنبیه نفس و رسیدن به طهارت

پس بیان کردیم که قبل از خطورات قلبی، باید خطورات ذهنی را کنترل کنیم و نسخه‌ای در مورد آن، دادیم که تا به ذهنتان خطور پیدا کرد، همان لحظه استغفار کن، بعد أعوذ بالله بگو، بعد صدقه بده. یعنی همان طور که یک صدقه را بعد از ذنب بیان می‌کنند، یک صدقه هم بعد از خطور ذهنی است که دیگر مواظب باشم و اصلاً این کار را نکنم.

حتی اولیاء خدا بعضی از تنبیهات را هم بیان کردند که این‌ها خیلی مناسب ما نیست. اما یکی از آن مطالب این است که برای اینکه ذهنتان را ذهن مصفائی بکنند و از این حال گناه بیرون بیاورند، خودشان را تنبیه می‌کنند به اینکه صیام (روزه) بگیرند و یک دلیل این که در ماه رجب‌المرحب این همه به صیام تشویق شده است، این است که رجب‌المرحب، عنوان نهر است و ماه شستشوی گناهان است. ماه شعبان‌المعظم، ماه پوشیدن لباس تقوا است و در ماه مبارک رمضان «دعیتم فیهِ إلی ضیافة الله»، شما به مهمانی پروردگار عالم دعوت شدید.

لذا علتی که در این ماه، هم استغفار زیاد و هم صیام را تبیین می‌کنند، همین است. آن بحث «أین الرجیون» هم که روایت آن را در ایام اعتکاف خواندم، مال آن کسی است که اقل قضیه، حداقل یک روز در این ماه رجب، چه اول، چه وسط و چه آخر آن را روزه بگیرد که شاید مشمول آن «أین الرجیون» شود. فردای قیامت منادی از بطن عرش ندا می‌دهد: «أین الرجیون»، یک عده بلند می‌شوند که صورت‌هایشان نورانی است و حال آن‌ها، حال دیگری است و وضعشان فرق می‌کند.

شاید یک مسئله آن، همین است که وقتی انسان روزه می‌گیرد، خودش را تنبیه کرده تا بتواند نفسش را کنترل کند. به یک تعبیری چون روزه ماه رجب که واجب نیست، بحث وجوب فقط صیام ماه مبارک رمضان است، این که وجوب ندارد، ولی این‌جا از باب اینکه خود را تنبیه کند، روزه می‌گیرد؛ پس طبعاً تطهیر هم کرده، لذا طهارت به وجود می‌آید.

چرا باید -نعوذ بالله- بعد از هر گناهی، بلافاصله استغفار کنیم؟

حالا با این سبک، مجدد به بحث ورود پیدا می‌کنیم که این خطورات نفسانی از کجا می‌آید؟ سر چشمه تمام خطورات نفسانی، همان طور که از اسم آن‌ها معلوم است، نفس اماره است که در مورد آن، به ما گوشزد کردند و لفظ عدو را برای آن آوردند.

معمولاً انسان وقتی لفظ دشمن را در مورد کسی می‌شنود، متوجه می‌شود که او دیگر دوست نیست، متوجه می‌شود دشمن یعنی می‌خواهد تو را نابود کند و نمی‌خواهد دیگر از تو، چیزی باقی بماند.

لذا با عناوینی در مورد این خطورات نفسانی که منشأ آن نفس اماره است، هشدار دادند که اگر این بیاید، بیچاره می‌شوی، مبتلای به گناه می‌شوی و حال تو، حال مذنب خواهد بود و گاهی دیگر خروج هم برای تو محال است. چون وقتی کثرت ذنب بیاید، این‌گونه خواهد شد.

این که بیان کردیم: اگر کسی نعوذ بالله مبتلای به گناه شد و یک‌دفعه به خودش آمد که دید بدبخت شده است و خودش هم دیگر متنفر شد؛ در ابتدا با گریه و اشک، استغفارهای مختلف را تبیین کند و بعد هم «أعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین و أعوذ بالله أن یحضرُون إِنْ الله هو السميع العليم» بگوید و صدقه بدهد؛ یک دلیل و برهانش است که در همین جا، آن ذنب قبلی پاک شود. چرا؟

چون اگر این گناهان روی هم بیاید - که در روایات آن را بیان خواهیم کرد - به‌قدری سنگین می‌شود که برون‌رفت از آن محال خواهد بود و انسان را خفه می‌کند. لذا تا یک گناه انجام داد، اگر از ناحیه خداوند استعانت بگیری، استغفار کند، اعوذ بالله بگوید، بنترسد، وحشت کند و گریه کند؛ قدرت برطرف کردن و پاک کردن آن را دارد و پروردگار عالم هم عنایت می‌کند و می‌گوید: برای او پاک کردم. اما اگر دو تا شد، دو تا هم سه تا، پنج تا، ده تا و ... شد؛ دیگر تمام است. خودش هم می‌فهمد تمام است.

گرچه آن ارحم الراحمین می‌فرماید: مایوس نشو. در باب گناهان کبیره بیان کردیم که اصلاً خود یأس، یکی از گناهان کبیره است. اما وقتی دو تا ده تا شد، خود آدم هم می‌فهمد سنگین است و نمی‌تواند. لذا می‌گوید: هر گناهی که کردی، بلافاصله استغفار کن، اعوذ بالله بگو و صدقه بده که روی هم جمع نشود. اگر روی هم جمع شود، دیگر نمی‌توانی و پاک کردن برای تو، محال می‌شود. حداقل قضیه اگر خودت هم یک موقعی بخواهی، یأس تو را فرا می‌گیرد و می‌گویی: با این همه گناه ...! شاید دیگر انسان درصدد برطرف کردنش هم نرود.

اتفاقاً وسواس الخناس در این‌جا هم زیاد می‌آید، می‌گوید: نه، نمی‌توانی. قبول کن، نمی‌توانی. مگر تو در ابتدای کار هستی؟! مگر تو سال اولت هست؟! تو ده سال، بیست سال است که بدبخت شدی! چقدر دخترها توسط تو، عفتشان از بین رفت؟! تو می‌توانی توبه کنی؟! هیبتات بتوانی! خودت را فریب نده. تو که دیگر جهنمی و بدبخت هستی، حداقل در این دنیا، لذت ببر. تو چه مال‌هایی را خوردی، حالا می‌خواهی توبه کنی؟! کدام توبه؟! مگر توبه در مورد تو، معنا دارد؟! می‌توانی اعلان کنی که من در این‌جا اختلاس کردم، در آن‌جا این کار را کردم و ...؟! اصلاً جرأتش را داری که خانه‌ای که از همین راه لقمه حرام به دست آوردی، یک‌باره بفروشی و به مستأجری بروی؟! آبرویت در خطر است!

لذا اگر همان لحظه اول که انسان، گناه می‌کند و این خطورات به ذهنش می‌آید، استغفار کند و به ذات احدیت پناه ببرد و صدقه بدهد و بعد گریه هم کند، کار او به این‌جا نمی‌رسد که این‌چنین وسواس‌الخناس او را وسوسه کند و مانع توبه کردن او بشود. او باید مدام برای خودش بگوید که یادش بیاید و خودش هم بدش بیاید و متنفر شود تا ولو شده - در روایت داریم - به اندازه بال مگسی اشکی از چشم او بیاید و چشمش تر شود که او را پاک کند. ظاهراً اشک، خودش عنوان طاهرترین طاهرها در مورد ذنوب است. یعنی اگر اشک بریزی، پاک می‌شود. چون اگر اضافه بشود، بیچاره می‌شویم.

برای همین، برای این که مبتلا به اضافه شدن ذنوب و مدام روی هم آمدن آن‌ها نشویم؛ باید این خطورات نفسانی را که منشأ آن، نفس اماره است؛ کنترل کنیم. این روایات، بی‌جهت نیست، برای این که فقط یک جمله زیبایی تبیین بشود، نیست، بلکه برای ما، راهبردی و کاربردی است و به ما هشدار داده و فرموده: «أَعِدِّيْ عَذَابَكَ النَّفْسُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» [۲]. چون من اگر بدانم دشمن است، دیگر مراقب هستم.

مراقب باشید که ستون پنجم دشمن را در وجودتان، حاکم نکنید!

اگر به من بگویند: یک نفر کنار شما هست که به ظاهر دوست شماست ولی می‌خواهد شما را بکشد؛ بالاخره انسان احتیاط می‌کند. یا این که اگر بگویند: او به عنوان دوست به تو نزدیک شده ولی می‌خواهد تو را به زمین بزند، آیا انسان احتیاط نمی‌کند؟ عقل سلیم می‌گوید: احتیاط کن.

حالا روایت به ما نمی‌گوید که فقط دشمن است، بلکه می‌گوید: دشمن‌ترین دشمن تو، همین نفس تو است، «أَعِدِّيْ عَذَابَكَ». لذا می‌گوید: از این نفس اماره است که به شیطان می‌رسی. شیطان از بیرون تو را وسوسه می‌کند، اما با این نفست «أَعِدِّيْ

عدوك»، این کار را انجام می‌دهد. اول طریق وسوسه است، بعد که با «أعدی عدوك»، تو را فریب داد، یعنی دیگر دشمن در درون خودت هست و به تعبیری ستون پنجم دشمن شده است. اگر این تو را فریب داد و بر تو غلبه پیدا کرد، راه را باز می‌کند که دشمن بیرونی تو، داخل بیاید. شیطان می‌آید. وقتی هم که شیطان بیاید، دیگر تو ابزار شیطان می‌شوی. پس روایت به ما بیان می‌کند: هشیارا! هشیارا! بیدار! بیدار! که «أعدی عدو»، نفس تو هست و باید مراقب باشی.

علائم خطورات نفسانی

دعوت به گناه و جلوه دادن لذت ظاهری آن

لذا خطورات نفسانی از همین نفس، سرچشمه می‌گیرد. اما چه علائمی دارد؟

اولیاء الهی می‌فرمایند: اولین عامل خطورات نفسانی، این است که تو را دعوت به گناه می‌کند؛ یعنی گناه را برای تو، خوب جلوه می‌دهد. چون اگر انسان بداند که گناه، دشمنش است و بد است، آن را انجام نمی‌دهد، اما وقتی گناه را لذت‌دار به او جلوه دهند، فریب می‌خورد. البته بعدها توضیح می‌دهیم که این لذت، کاذب است. اما نفس انسان، این‌طور جلوه می‌دهد که این، لذت دارد و لا تا لذت در آن نباشد، صددرصد انسان مبتلای به گناه نمی‌شود.

لذا اولین عامل همین است که نفس برای او شیرینی و لذتی را جلوه می‌دهد و به او می‌گوید: این کار را انجام بده. پس به واسطه آن شیرینی و لذت، دیگر دلش می‌خواهد آن گناه را انجام دهد و مبتلا می‌شود.

در مثال مناقشه نیست، مثل افرادی که معتاد می‌شوند. در مرحله اول می‌گویند: آن قدر هم که این‌ها می‌گویند، وابستگی نمی‌آورد. بارها خودشان در مشاوره‌ها بیان کردند که اولین بار که مبتلا شدیم، دوستان - که این همان نفسش است و فکر می‌کند که دوستش از بیرون است - گفت: با یک‌بار طوری نمی‌شود، اگر زهر مار هم باشد یک بار است و اگر شیرینی هم باشد یکبار است، به امتحان کردنش می‌ارزد. یعنی یک لذت دیگری را به تو تفهیم می‌کند و می‌گوید: تو دیگر بچه نیستی، بزرگ شدی، تو نمی‌دانی که با یک بار کشیدن مبتلا نمی‌شوی! اصلاً هر نوع ماده مخدری که باشد، با یک بار که چیزی نمی‌شود. اما وقتی می‌کشند، آن طور که خودشان بیان می‌کنند، روی هوا می‌روند، شنگول می‌شوند و بعد آن قضایا برایشان پیش می‌آید. حالا دفعه دوم هم به سراغش می‌روند و کم‌کم دیگر عادت می‌شود و معتاد می‌شوند. یعنی دیگر آن بحث حس اولیه و لذت نیست و دیگر بدنشان طلب می‌کند.

کار ذنب هم همین است، خطورات نفسانی اول لذت گناه را جلوه می‌دهد و بعد عادت می‌شود. در مثال مناقشه نیست، عرض کردیم حالتش، مثل حالت معتاد است. اول دعوت به گناه می‌کند، و در او حلاوت و شیرینی را تجلی می‌دهد - گرچه آن حلاوت و شیرینی حلاوت کاذب است، اما همان را برایش جلوه می‌دهد - و بعد از این قضیه، بلافاصله مبتلا می‌شود.

اصلاً این یک قاعده دو دو تا، چهارتا است. اگر انسان به سمت بدی‌ها رفت، آرام آرام از خوبی‌ها بدش می‌آید، دیگر نمی‌تواند و ظاهراً نفس هم اجازه نمی‌دهد که خوبی از او سرزند. لذا خودش کم کم نمازش را هم نمی‌خواند. چون وسواس الخناس به او می‌گوید: تو در بستر حرام بودی و با این نماز خواندن، خودت را مسخره می‌کنی! تو که گناه کردی، حداقل دیگر جانماز آب نکش، نماز یعنی چه!؟

لذا این خواطر نفسانی، اول دعوت به گناه و بعد از آن، دعوت به ترک واجبات می‌کند؛ یعنی دیگر واجبات برایش معنی پیدا نمی‌کند. چون این لذت زیر دندان رفت، لذا دیگر واجبات برایش لذت ندارد. موقعی این واجبات برایش لذیذ می‌شود که لذت ترک را بدانند.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت ندانی

حالا چرا وقتی خطورات نفسانی انسان را به گناه دعوت کرد، از آن طرف بلافاصله دعوت به ترک واجبات می‌کند؟ چون این دو با هم، هم‌خوانی ندارند و جمع ضدین می‌شوند که محال است. اصلاً این قاعده است که گناه و اطاعت پروردگار عالم با هم دشمن هستند. آن که مبتلا به گناه شد، به خودی خود، درون خودش حس می‌کند که اطاعت ظاهری اش دیگر به درد نمی‌خورد، پس برای چه انجام دهد؟! در ابتدا می‌گوید: چرا نماز اول وقت، نماز جماعت و ... بخوانم؟! یعنی این‌ها دیگر برایش معنا پیدا نمی‌کند و بعد کم کم خود نماز هم برایش بی‌معنا می‌شود و حالش، این‌چنین تغییر می‌کند. پس اولین علامت خطورات نفسانی و شیطانی، همین است.

دومین علامت خطورات نفسانی، تساهل و تسامح در انجام تکالیف الهی است. یعنی حالش به سمت دیگری می‌رود، تا جایی که اولیاء خدا بیان می‌کنند: چه در عبادات و چه در غیرت نفسانی هم ضعیف می‌شود.

وقتی خودش مبتلا به گناه شد، از اثرات منفی خطورات نفسانی، این است که نمی‌تواند در مورد دیگران هم غیرت به خرج دهد. حالا که خودت مبتلایی، نمی‌توانی بگویی: همسر من نه، دختر من نه، پسر من نه، دیگری نه. لذا همین عامل می‌شود که یک موقعی، کسی که تا دیروز غیرت و عفت داشت، امروز بی‌غیرت و بی‌عفت می‌شود و دیگر برایش مهم نیست که همسرش با کسی دست بدهد یا ندهد، یا حتی پناه به ذات احدیت در بستر حرام با دیگری باشد یا نباشد و... و... چون مبتلا شده و وقتی مبتلا شد و این خطورات آمد، حال او را متغیر می‌کند.

به تعبیر دیگر حد یقف ندارد که شما فکر کنی اگر فلان گناه را انجام دادم، همین‌جا متوقف می‌شود. بلکه همین‌طور به مطالب دیگر مبتلا می‌شوی تا جایی که همه خصایص انسانی که انسان بما هو انسان دارد، از دست می‌دهی و طوری می‌شود که دیگر نه تنها این خصایص انسانی از بین می‌رود، بلکه آن چیزی که تا دیروز ضد انسانیت بود، انسانی می‌شود و دیگر ابایی از بیان کردنش ندارد. به عنوان مثال دیگر ابایی ندارد از اینکه بگوید ازدواج همجنس‌گراها، قانونی و حق است.

لذا به خصایصی باور پیدا می‌کند که اصلاً خصایص انسانی نیست و بدتر از حیوان است «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» [۳]. کسی در عالم ندیده، یعنی چنین چیزی نیست و نخواهد بود، حتی در آینده هم نمی‌توانید موردی پیدا کنید که حیوان با حیوان همجنس خودش باشد، حیوان ابداً این کار را نمی‌کند، اما بشر آن‌قدر رذل و پست می‌شود «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»، کارش به جایی می‌رسد که این را قانون و از حقوق انسانیت می‌داند. می‌گوید: این حقش است، دلش خواسته این طوری زندگی کند، به کسی مربوط نیست. ببینید این خطورات نفسانی تا کجا پیش می‌رود؟! ببینید چقدر حال را عوض می‌کند!؟

مسائل دیگر را إن شاء الله در جلسه بعد بیان خواهیم کرد.

مبارزه‌ای که مانند مبارزه با دشمن، واجب است!

لذا همان‌طور که بیان کردیم ما باید به این باور برسیم که نفس ما، دشمن‌ترین دشمن ما است و این روایت «أَعْدِي عَدُوَّكَ تَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» را فقط برای قشنگی نفرمودند. وجود مقدس حضرت موسی الکاظم (صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرمایند: «جَاهِدْ نَفْسَكَ لِتَرْذَا عَنْ هَوَاهَا، فَإِنَّهُ وَاجِبٌ عَلَيْكَ جِهَادُ عَدُوِّكَ» [۴] برای بازداشتن نفس خود از خواهش‌هایش، با آن، مبارزه کن که مبارزه با نفس، همچون مبارزه با دشمن، بر تو واجب است.

یعنی با نفس خودت برای خواهش‌های بیخود، هواهای نفسانی و طلب‌های بیجا، مبارزه کن. به او بگو: تو غلط کردی طلب می‌کنی، به او بگو: نه، با او مبارزه کن. حضرت می‌فرمایند: مبارزه با نفس واجب است، همان‌طور که تو جهاد با دشمن را واجب می‌دانی.

واعظ درونی نداشتن و تسلط شیطان!

پس انسان حتماً باید جهاد با نفس را لازم بداند و نگذارد خطورات نفسی به قلب برود و عقل را تعطیل کند. حالا بعدها بیان می‌کنیم که تعطیلی عقل یعنی چه.

حضرت در روایت دیگری می‌فرمایند: «مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ، تَمَكَّنَ مِنْهُ عَدُوُّهُ» [۵] هر کسی عقل و تدبیرش را مورد استفاده قرار ندهد، دشمنش، یعنی شیطان (چه انسی و چه جنی، «من الجنة و الناس») بر او مسلط می‌شود.

چون همان‌طور که بیان شد، اگر انسان هواهای نفسانی خود را مراقبه نکند و از درون خودش واعظی نداشته باشد، دشمن به راحتی او را فریب می‌دهد و منحرفش می‌کند.

تمام مبارزات اولیاء خدا و انبیاء و جهادها و جنگ‌های جسمانی، برای این است که با آن کسانی که می‌خواهند با روح بشر مخالفت کنند، مبارزه شود. لذا ببینید چطور این قدر بی‌حیا می‌شوند که ... شرم می‌آید بعضی از چیزهایی که می‌شنویم و گزارشاتش می‌آید، روی منبر عرض کنم - با شبکه‌هایی که درست می‌کنند، به هم خبر می‌دهند که آمدی، با فلان چیز در مجلس ما بیا و ... حیا را از بین بردند و بی‌حیایی را آوردند. گاهی آش‌هایشان آن‌قدر شور می‌شود که خود آن طرفی‌ها هم صدایشان

عزیز دلم! اگر انسان یک لحظه از مقام انسانیت خارج شود، همین می شود. واقعاً فردا در مقابل حیوان، خجلیم. حیوان می گوید: ما کجا همجنس بازی کردیم؟! ما کجا فلان عمل را انجام دادیم؟! تو انسان بودی! اگر به ما بگوید: تف بر این انسانیت تو، چه داریم بگوییم؟! خدا گواه است وحشتناک است!

میان ماه من تا ماه گردون ...

لذا به این مبحث تخلیه رذائل خیلی دقت کنید، بحث زیبایی است که إن شاء الله در ادامه، راههای برون رفت از رذائل را بیان خواهیم کرد و بعد خواهیم گفت که خواطر ملکی یعنی چه و آن حالاتی که باید داشته باشیم تا به خواطر ربانی ورود پیدا کنیم، چیست؟ وقتی انسان آن خواطر ربانی و این خواطر نفسانی را ببیند، آن وقت خودش می فهمد چقدر رذل شده و بعد می فهمد که لذت نبوده و بدبختی بوده است. وقتی لذت حقیقی را چشید، آن وقت می فهمد که آن ها هیچ نبوده است.

در مثال مناقشه نیست، مع الأسف ما باید همین مثال های مادی را بزنیم که متوجه شویم. دیدید بعضی ها با این که خودشان خانه و ماشین و ... دارند، اما تا می بینند فرد دیگری خانه و ماشین آن چنانی دارد، می گویند: این ها زندگی می کنند و ما هم زندگی می کنیم! مع الأسف بشر، این گونه در مادیات غرق است. حالا وقتی هم بفهمد آن مقام خطورات ربانی یعنی چه، تازه آن جاست که می گوید: عجب آن اولیاء و اعظم کجا و ما کجا!؟

من این مطلب را قبلاً بیان کردم و باز هم می گویم، اصلاً مأمور به این هستم که همیشه عرض کنم: عزیزان من! والله، تالله، بالله، پروردگار عالم فقط آیت الله بهجت، آیت الله قاضی و آیت الله خوشوقت نمی خواهد، او می خواهد همه ما، آن حال را داشته باشیم، آن ها الگو هستند، یعنی می خواهد بگوید: قرهی! تو هم باید این طور باشی، یک یک من و شما باید این طور باشیم. به تو جوان عزیز می گوید: بله، اشتباه کردی، مبتلا شدی، گناه کردی، اما برگرد، می توانی، بله، «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» تو را هم می برم و آیت الله العظمی بهجت می کنم. نه این که فقیه می کند، خیر، شاید یک کسی رشته اش چیز دیگری باشد؛ یعنی مقام تو را، آن مقام معرفتی و انسان بما هو انسان می کنم. عزیز دلم! خدا می خواهد همه ما این طور باشیم، همه ما انسان شویم. ن فرمود: «لقد خلقنا المؤمن في احسن تقويم»، ن فرمود: «لقد خلقنا المسلم في احسن تقويم». فرمود: «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم» هر کسی، در آن مقام احسن می تواند قرار گیرد. از من و شما این را می خواهد.

هر ساعت، یاد آقا!

عزیز دلم! یکی از راه ها این است که دائم توسل داشته باشیم. همان طور که عرض کردم از این به بعد هر ساعت، دعای سلامتی آقا را بخوان. شب هم اگر خواستی بخوابی، مثلاً ۱۱ می خوابی و ۳، ۴ بلند می شوی، ببین چند ساعت خواب بودی، به همان تعداد دعای سلامتی را بخوان. اوایلش این طور باشد که ساعت کوک کنی. مثلاً ساعت شش صبح داری بیرون می آیی، الان دعا را بخوان، هفت صبح ساعت کوک کن، هشت صبح ساعت کوک کن و ... که سر ساعت به تو هشدار بدهد که باید دعای سلامتی آقا را بخوانی، «فی هذه الساعة و فی کل الساعه» از خدا می خواهی که حافظ او باشد، پس من و تو هم باید این طور باشیم و هر ساعت یاد آقا باشیم. یکی از راه های برون رفت از رذائل و این که خطورات نفسانی بر انسان غلبه پیدا نکند و انسان در امان باشد، همین یاد آقا جان است. یاد آقا جان خیلی مطلب دارد.

زانوی غم بغل کردن آقا، بابت محبین مذنب!

این روایت را بخوانم که بدانیم چرا این قدر عرض می کنیم با آقا جان صحبت کنیم و یاد آقا جان باشیم - به خصوص شب ها که عرض کردم دقایقی با آقا جان حرف بزنیم - صاحب امشب و فردا، موسی بن جعفر (صلوات الله و سلامه علیه)، راجع به وجود مقدس حضرت می فرماید: «صاحب هذا الامر هو الطريد الوحيد الغريب الغائب عن اهله الموتور بابيه» فرمودند: ایشان؛ یعنی آقا جان رانده شده است، طرید، تنهاست، غریب است. غریب ترین افراد، آقا جان است «الطريد الوحيد الغريب الغائب عن اهله» ما هم اهل او هستیم. امام، أب امت است. «الموتور بأبيه» خون خواه پدرش است که منظور جد مکرمشان ابی عبدالله است. علاوه بر آن، خون خواه همه معصومین و موسی بن جعفری که زندان بود، نیز هست. همان گونه که بعضی اشاره کردند، خون خواه مادر گرامی شان، فاطمه زهراست.

آقا غریب است. با آقا حرف بزنیم. بگو: آقا جان! من نمی خواهم مبتلای به گناه شوم، آقا جان! دست من را بگیر. خدا گواه است عنایت می کند.

بگذارید این را به شما بگویم، عیبی ندارد. فرمودند: آن قدر آقا غریب و تنهاست که هر کسی ولو - تعبیر آن بزرگان را عرض می‌کنم، آن‌ها برای خودشان می‌گفتند، ولی برای آن‌ها نیست، برای امثال من است - مثل من بی سر و پای هم آمد گفت: آقاجان! یابن الحسن! من آمدم. آقا می‌فرمایند: خوش آمدی.

خدا گواه است، به تک تک عضوهای طاهر و مطهر آن حضرت قسم، تمام کریمی پروردگار عالم، همه، تجلی در وجود مقدس آقاجان است. آن قدر کریم است که نمی‌دانی. اگر الان هم از بساط گناه بلند شده و آمده باشی، تا بگویی: یابن الحسن! دست من را بگیر، خودم می‌دانم خراب کردم، خودم می‌دانم جوانی‌ام را از دست دادم، قیافه‌ام را که خدا داده بود تصور کردم برای خودم است، بردم به گناه استفاده کردم، اما آقاجان می‌خواهم برگردم؛ این کریم دو دقیقه بعد طوری با تو برخورد می‌کند کأن اصلاً تو گناه نکردی.

نمی‌دانی چقدر آقا کریم است. من و شما نمی‌دانیم، بزرگان بیان فرمودند، ولی آنچه که معلوم است خیلی کریم است؛ یعنی غیر صیغ است، نمی‌شود گفت.

آقاجان! یابن الحسن! امشب شما عزاداری. آقاجان! این عزاداری، به نظر من حقیر، خیلی برای شما سخت نیست. سخت آن موقعی است که یک کسی اسم شما را صدا می‌زند، ادعای حب می‌کند اما وقتی پرونده دست شما می‌افتد، نگاه می‌کنی، می‌بینی پر از گناه است. از آن طرف چه بگویی؟!

آقاجان! ما می‌دانیم برای شما استخوان در گلو شدیم. نه می‌توانی ما را فرو ببری، نه بیرون بیاندازی. کسی جز ما را نداری. از آن طرف گناه می‌کنیم، خودت برای ما گریه می‌کنی.

من نمی‌دانم بتوانم بگویم یا نه، والله العظيم آن مرد الهی ابوالعرفا فرمود: آقاجان را دیدند - فرمودند: دیدم، حالا شاید خودشان ملاکشان بوده که همین طور هم است و خودشان بودند - که زانو بغل گرفته گریه می‌کند، سر را روی زانو گذاشته، فرموده: چه کنم از این محبین بی‌وفا؟! چه کنم از این محبین مذبذب من؟! از آن طرف دوستشان دارم، محب من هستند، از آن طرف هم گناه کردند، چه کنم من؟! زانو بغل گرفته، گریه می‌کند، می‌گوید: خدا! به حق مهدی، آن‌ها را ببخش.

دلش نمی‌آید ما را نفرین کند، تا به حال هم نفرین نکرده است. به خودش قسم تا به حال یک نفرین به هیچ کدامان نکرده، فقط نشسته گریه کرده، زانوی غم بغل کرده، گریه کرده.

آه! قربانت بروم آقاجان! امشب درب خانه خودت برویم یا جد مکرمت؟ چه کنیم آقاجان؟! آقاجان! دست ما را بگیر. آقاجان! جد مکرمت باب الحوائج است.

یا باب الحوائج! ما دیگر رویمان نمی‌شود. امشب نمی‌خواهیم درب خانه آقا برویم، شما بیا ما را ببر. خودمان از خودمان بدمان می‌آید. شما را وصی قرار می‌دهیم، شما را شفیع قرار می‌دهیم، شما را واسطه قرار می‌دهیم.

پی نوشتها؛

[۱]. جامع الأخبار : ۱۴۶۸/۵۱۸ .

[۲]. تنبيه الخواطر : ۲۵۹/۱ .

[۳]. اعراف / ۱۷۹ .

[۴]. تحف العقول : ۳۹۹ .

[۵]. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص: ۱۲۴.